

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال نهم، شماره سی و سوم، بهار ۱۳۹۶، ص ۹۱-۱۲۰

کار بست گفتمان عاطفی در متون تعلیمی باتکیه بر باب پنجم گلستان

سعدی

دکتر مریم محمودی* - اعظم خادم

چکیده

در متون تعلیمی برقراری ارتباط مؤثر با مخاطب اهمیت بسیار دارد. باب پنجم گلستان سعدی نمونه‌ای کارآمد در این ارتباط است و شامل مجموعه مهارت‌هایی است که برای مدیریت عواطف بشری و به‌منظور تبدیل وضعیتی تنش‌زا به وضعیتی مطلوب به کار می‌رود. موضوع این باب نیز توصیف هیجانات دوران جوانی است. چرخش رویکرد مخاطب از اثر زودگذر به اثر ماندگار در رویارویی با یک متن تعلیمی مسلماً مشروط بر تأمل و ممارست در تعالیم آن است. بر اساس همین ضرورت، در این نوشتار باب پنجم گلستان از منظر گفتمان عاطفی بررسی شده است. در این تحقیق، مبانی نظری، تقسیم‌بندی هیجانات اساسی از شیور و نظریه هوش هیجانی از گلمن و

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان (نویسنده مسئول)

m.mahmoodi@dehaghan.ac.ir

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

azamkhadem2016@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۲۴

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۶/۳

همچنین مبانی نظری مربوط به توانش‌های چهارگانه و گفتمان عاطفی در نشانه‌معناشناسی و زبانشناسی جدید بوده‌است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که لذت مهم‌ترین کنش عاطفی در این متن است که تفاهم و هماهنگی میان هم‌نشینان از عوامل اصلی ایجاد آن است. همچنین از منظر گفتمانی ادعای حضور گفته‌پرداز به‌عنوان دانای محدود، واقع‌گرایی و باورپذیری متن را افزایش داده‌است.

واژه‌های کلیدی

متون تعلیمی، باب پنجم گلستان سعدی، هیجان‌ات اساسی، هوش هیجانی، گفتمان عاطفی.

۱. مقدمه

«هوش هیجانی» (emotional intelligence) و جنبه‌های جذّاب و گسترده آن، در دهه‌های اخیر، علاوه بر روانشناسان و روان‌پزشکان، توجه عموم را نیز به خود جلب کرده‌است. هرچند پیش از آن فیلسوفانی چون افلاطون، ارسطو، دکارت و کانت علاقه‌مند به موضوع نقش هیجان‌ات در تفکر و رفتار بودند. افلاطون عقیده داشت که هیجان‌ات، جنبه ابتدایی و حیوانی انسان هستند و با عقل و منطق ناسازگارند (فورگاس و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۳۴). به‌کارگیری مفهوم هوش هیجانی برای نخستین بار، به دهه ۱۹۴۰ برمی‌گردد. پس از آن، مایر و سالووی (Mayer & Salovey) اصطلاح هوش هیجانی را توصیف کردند. گاردنر (Gardner) با مدل تأثیرگذار خود به نام «هوش چندگانه» (multiple intelligence)، نقش عمده‌ای در شکل‌گیری نظریه هوش هیجانی داشت. بر اساس این نظریه، دو نوع عمده هوش وجود دارد. نخست: هوش و آگاهی درونی فرد که اجازه شناسایی و افتراق احساسات پیچیده انسان را می‌دهد. دوم:

دانش و آگاهی در روابط بین فردی که توانایی شناخت عواطف و انگیزه‌های دیگران را به وجود می‌آورد (سلطانی‌فر، ۱۳۸۶: ۸۳). افرادی که کفایت هیجانی بالایی دارند، مهارت‌های اجتماعی بهتر، روابط درازمدت پایاتر و توانایی بیشتری برای حل تعارضات دارند (Mayer and Salovey, 1993: 442).

دانیل گل‌من (Daniel Goleman) در سال ۱۹۹۵ م. اصطلاح هوش هیجانی را در سطح جهانی مطرح کرد که بر اساس تعریف وی «هوش هیجانی یعنی داشتن مهارت‌هایی برای شناخت خود آگاهی از افکار، عواطف، احساسات و پیوستگی رفتاری. هوش هیجانی به آن دسته از مهارت‌ها اطلاق می‌شود که برای ارزیابی مجدد و هدایت بکار می‌بریم تا باعث تغییر ماهیت و توانایی‌های ما برای تعالی، توسعه، هدایت و ایجاد احساس مثبت از زندگی شود» (گل‌من، ۱۳۸۳: ۱۰۸). استیوهین (Steve Hein) نیز معتقد است: «هوش هیجانی عبارت است از توانایی مهار عواطف و تعادل برقرار کردن بین احساسات و منطق، به طوری که ما را به حداکثر خوشبختی برساند» (هین، ۱۳۸۴: ۱۱).

هوش هیجانی، مبتنی بر پنج عنصر است که عبارت‌اند از: خودآگاهی (self-awareness)، خودانگیزی (self-stimulation)، خودکنترلی (self-control)، همدلی (empathy) و مهارت‌های اجتماعی (social skills). «سه قابلیت اول، درخصوص با تعامل فرد با خودش (مهارت درون‌فردی) و دو قابلیت دیگر، درباره برخورد فرد با دیگران (مهارت برون‌فردی) است» (گیتونی، ایوبری، ۱۳۸۵: ۱۰).

خودآگاهی، احساس کردن عواطف و هیجان‌ها، قبول آن‌ها، خویش‌نگری، داشتن نگرش بی‌طرفانه، شناخت نقاط ضعف و کسب اعتماد به نفس است. خودانگیزی به معنای پیگیری اهداف، ابتکار عمل، کمال‌طلبی و خوش‌بینی است. خودکنترلی ناظر بر مدیریت هیجان‌ها، توانایی بازیافت هیجانی، انعطاف‌پذیری و ثبات رفتار در تمام موقعیت‌هاست. مهارت‌های اجتماعی نیز علاوه بر کنترل هیجان‌ها، معنای واکنش مناسب، اقناع، درک

تفاوت‌ها و توانایی ایجاد و مدیریت یک کنش ارتباطی را نیز در برمی‌گیرد.

هوش هیجانی ضمن این‌که از یک زمینه بالقوه ذاتی برخوردار است، جنبه‌ای اکتسابی هم دارد که به بهبود خویشتن می‌انجامد. در بحث شخصیت، دو اصطلاح متفاوت داریم: «اثر حالت» (state effect) (احساس خوشایند و کوتاه‌مدتی که پس از گذراندن یک آموزش یا تمرین جدید به فرد دست می‌دهد) و «اثر صفت» (trait effect) (تغییر درازمدت ساختار عصبی مغز به دنبال یک دوره ممارست نظام‌مند و طولانی). بدین ترتیب هوش هیجانی مجموعه مهارت‌هایی اکتسابی و آموزش‌پذیر است و چرخش رویکرد مخاطب از اثر حالت به اثر صفت در رویارویی با یک متن تعلیمی مانند گلستان سعدی هم مسلماً مشروط بر تأمل و ممارست در تعالیم آن است.

«در قلمرو اجتماعی، هوش هیجانی به قابلیت‌ها، شایستگی‌ها و توانمندی‌هایی می‌پردازد که ارتباط فرد را با دیگران تنظیم می‌کنند. مؤلفه‌هایی، چون همدلی، آگاهی سازمانی، مدیریت تضاد و تعارض، کار گروهی، نفوذ، پرورش دیگران و ارتباط با دیگران در این حوزه قرار می‌گیرند» (فاطمی، ۱۳۸۵: ۵۱). یکی از ضرورت‌های هوش هیجانی، تحقق‌گفتمان و موفقیت در اداره یک کنش ارتباطی است. عناصر نقدی در شیوه نشانه‌معناشناسی گفتمانی عبارت‌اند از: موضع‌گیری، برونه و درونه، گفته‌پرداز و گفته‌خوان، جسار، اتصال و انفصال، فشاره و گستره.^۱ (شریفیان، ۱۳۹۱: ۲۹) مراحل چهارگانه تحقق‌گفتمان عبارت‌اند از: (۱) توانش فکری، به معنای برخورداری از فکر خوب و اطلاعات کافی؛ (۲) توانش کیفی، میل به تولید اراده، اجبار یا ضرورت بر مطلوب گفته‌پرداز؛ (۳) توانش سودایی، ایجاد انگیزه در گفته‌یاب برای حرکت؛ (۴) توانش قطعی یا کنش، مرحله فعلیت‌یافتن گفتمان (شعیری، ۱۳۸۱: ۴۵-۵۱).

در حکایت‌های گلستان سعدی هم مانند بسیاری دیگر از متون تعلیمی فارسی، شاهد تحقق همین مراحل به‌منظور تولید متنی جذاب و مؤثر هستیم: اولاً سعدی از اسامی

شخصیت‌ها (الگوها)، مکان‌های جغرافیایی، آیات و احادیث و اشعار زیبا در کنار نثر مسجع استفاده کرده‌است تا بر غنای فکری و محتوایی اثر خود بیفزاید (توانش فکری)؛ سپس به‌طور به‌جا و مناسب و با آوردن دلیل و تمثیل مخاطب را به تأمل و اجرای نتیجه اخلاقی حکایت فرا می‌خواند (توانش کیفی). از گزاره‌های دینی، اخلاقی و تشبیهات ملموس استفاده می‌کند تا زشتی و زیبایی مفاد ترغیب و تحذیر خود را عینیت بیشتری بخشد و اجرای آن را نزد مخاطب، به فعلیت برساند (توانش سودایی) ولی در نهایت این مخاطب است که باید از طریق ژرف‌اندیشی و کاربرست این مضامین، اثر حالت را به اثر صفت مبدل کند و کنش ارتباطی را فعلیت قطعی ببخشد و بالطبع این مرحله از ید قدرت گفته‌پرداز خارج است (کنش).

«یکی از ارکان استوار ماندگاری و جاودانگی یک اثر در مشرق زمین، همواره تأکید بر اصول و آموزه‌های پندگونه و اخلاقی است» (یلمه‌ها، ۱۳۹۰: ۱۵۵). این آثار سرشار از نکته‌هایی پندآموز است که تطبیق آن‌ها با یافته‌های جدید در حوزه گفتمان و روانشناسی، ارزش این آثار را بیش از پیش بر همگان آشکار می‌سازد. گلستان سعدی و به‌ویژه باب پنجم آن «در عشق و جوانی»، همان مجموعه مهارت‌هایی را معرفی نموده‌است که برای مدیریت عواطف بشری و به‌منظور تبدیل وضعیتی تنش‌زا به وضعیتی مطلوب به‌کار می‌رود؛ یعنی تصویرپردازی عاطفی، در تحلیل رفتارهای اجتماعی در ارتباط با آنچه در روانشناسی جدید به‌عنوان مسأله (problem) و مسأله‌گشایی (problem saving) معروف است. به‌ویژه آن که موضوع این باب، توصیف هیجانات دوران جوانی است: دورانی که افراد طی آن با تنش‌های عاطفی بسیاری روبرو هستند. در این پژوهش ابتدا انواع هیجانات را از منظر روانشناسی می‌شناسیم، سپس نمونه‌هایی از هر کدام را در باب پنجم از گلستان سعدی ذکر می‌کنیم.

۱-۱- ضرورت پژوهش

مهم‌ترین درونمایه ادبیات تعلیمی، پند و اندرز است. تأثیرگذاری این اندرزها بر

مخاطبان، مستلزم آن است که ابعاد عاطفی این متون موشکافی شود تا مخاطب آن‌ها را متونی خشک، بی‌روح و صرفاً مفید به حال قرن‌ها قبل، قلمداد نکند. در مجامع علمی مخصوصاً دانشگاه‌ها، بررسی متون ادبی، بیشتر محدود به یافتن شواهد بلاغی و نحوی و همچنین شرح مفردات دشوار است و رویکرد عاطفی نسبت به متون ادبی، چندان مورد توجه نبوده‌است. از سوی دیگر « امروزه تأثیر شگفت‌انگیز هوش هیجانی، بر حوزه‌هایی، مثل سلامت جسمانی و روانی افراد، سلامت و کمال شخصیت آن‌ها، سلامت و استحکام روابط درون‌فردی و برون‌فردی، تقویت یادگیری و تسهیل آموزش، توفیق و پیشرفت در شغل و مدیریت سازمانی، اداره بهتر خانواده و تربیت مؤثر فرزند، قابل تردید نیست» (میردریگوندی، ۱۳۹۰: ۱۰۵). پژوهش‌های انجام‌شده در متون تعلیمی به‌ویژه گلستان سعدی، دست کم در ایران، فراوان است ولی در این میان، پژوهش‌های اندکی وجود دارد که این متون را از منظر زبانشناسی و گفتمان بررسی کرده‌باشد، این پژوهش، به اندازه‌توان خود، پوشش همین کاستی را مد نظر دارد.

۱-۲- پیشینه پژوهش

یکی از نخستین گام‌های صورت گرفته به‌منظور مطالعه علمی در معناشناسی جدید و معرفی آن، کتاب «مبانی معناشناسی نوین» اثر حمید رضا شعیری (۱۳۹۱) است. این کتاب پس از ارائه مباحث کلی، در مورد نظام درونه و برونه زبان، گفته‌پردازی و مانند آن، به فرایند تحول در گفتمان پویا، ساختار روبنایی و زنجیره‌ای گفتمان و در نهایت، نظام معناشناختی گفتمان، می‌پردازد.

کتاب «تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناسی گفتمان» اثر حمید رضا شعیری (۱۳۹۲) در این کتاب نویسنده به مباحثی چون نشانه و معنا، شناسایی و طبقه‌بندی نشانه‌ها، اطلاق مدلول به آن‌ها، کشف روابط کلی متن و نهایتاً کشف فرایند معناسازی در چارچوب نظام‌های گفتمانی (شناختی، عاطفی، کنشی، زیبایی‌شناسی) پرداخته است.

مقاله «تحلیل انتقادی گفتمان صوفیانه در گلستان سعدی» پژوهشی از نسرين فقيه ملك مرزبان و همكار. (۱۳۹۳) که به بررسی گفتمان صوفیانه در قرن هفتم هجری و انعکاس آن در گلستان سعدی پرداخته است.

مقاله «نگاهی به چندصدایی سعدی در گلستان» پژوهشی از سيد مهدی رحیمی و همکاران. (۱۳۹۰) این پژوهش، با تکیه بر مناظره‌های فراوانی که در حکایت‌های گلستان آمده است، عنصر چند صدایی و تعارضات میان شخصیت‌ها را در گفتمان این متن، کندوکاو می‌کند.

مقاله «تصویرپردازی عاطفی (خشم و ترس) در بوستان سعدی با تکیه بر مباحث روانشناسی» از: منظر سلطانی و همکار. (۱۳۹۱) این پژوهش، از نظر شیوه بررسی، نزدیک‌ترین پژوهش موجود نسبت به پژوهش ماست که نگارندگان همانند ما، معتقدند مهارت‌های سعدی در مدیریت عواطف خود و دیگران (به‌طور موردی در متن بوستان) زمینه‌ساز بررسی سبک تصویرسازی عاطفی در این متون، بر اساس نظریه هوش هیجانی است.

مقاله «ابعاد هوش عاطفی در گفتمان قهرمان مقامات همدانی» از علی‌رضا محمد رضایی و همکاران. (۱۳۹۰) در این پژوهش، عوامل زمینه‌ساز جهت بروز کارآمد و مؤثر هوش هیجانی (عاطفی) در مقامات همدانی بررسی شده است و از دید روان‌شناسی روشن گردیده که چگونه در این داستان‌ها، گدایی شیاد به نام ابوالفتح اسکندری، می‌تواند بر ذهنیت حاضران یک جلسه تسلط یابد و آنان را فریب دهد. مهم‌ترین شباهت این پژوهش با پژوهش حاضر در این است که هر دو داستان‌هایی کوتاه و واقع‌گرا را از منظر هوش هیجانی و نقش آن در تحقق گفتمان بررسی کرده‌اند. مهم‌ترین امتیاز پژوهش ما، توجه بیشتر به جزئیات هوش هیجانی و تحلیل تک‌تک داستان‌ها از منظر روان‌شناسی و گفتمان عاطفی است.

۲- بحث

۲-۱- نقش هوش هیجانی در بروز توانش عاطفی

هیجان در زبان متداول با شور، احساس، انفعال و عاطفه معادل است. در حال حاضر دو نوع کاربرد برای این واژه وجود دارد: اصطلاحی پوششی برای تعداد نامعینی از حالات ذهنی و این همان معنایی است که ضمن صحبت از عشق، ترس و نفرت مورد نظر است و نیز برجستگی برای زمینه‌ای از تحقیقات علمی که به بررسی عوامل محیطی، فیزیولوژیکی و شناختی این تجربیات ذهنی می‌پردازد (پورافکاری، ۱۳۷۳: ۴۹۵/۱). «شیور» انواع اصلی و فرعی هیجان و دقیق‌ترین تقسیم‌بندی موجود را از انواع هیجان، تشریح کرده که به صورت جدول زیر، قابل تلخیص است:

هیجان‌های دسته نخست	عشق	لذت	غافلگیری	خشیم	اندوه	ترس
هیجان‌های دسته دوم	محبت، شهوت، اشتیاق	طرب، اشتها، رضایت، غرور، خوش بینی، ماجراجویی، آرامش	غافلگیری	آزردگی، برآشفتنگی، کج خلقی، نفرت، حسادت، عذاب.	رنجش، غم، یأس، شرم، بی توجهی، ابراز همدردی	وحشت، اضطراب

جدول شماره ۱: تقسیم‌بندی انواع هیجانان (Shaver et al. 2001)

نظام زبان از دو رکن فردی و اجتماعی تشکیل شده است. رکن فردی آن از کودکی و بدون درس و معلم قابل فراگیری است و اگر اندیشه‌های فرد، در این مرحله به صورت یک رفتار زبانی نمود و بروز پیدا کند، یک گفتمان شکل گرفته است. گفتمان یعنی موضع‌گیری گفته‌پرداز و گفته‌یاب در قالب یک عملیات زبانی. پیشرفته‌ترین و

جدیدترین شیوه خوانش، به ویژه برای متون ادبی، فعلاً شیوه نشانه‌معناشناسی گفتمانی است که به نام عملیات گفتمانی هم از آن یاد می‌شود. این عملیات، زوایا و ظرایفی از متن ادبی را برای مخاطبان بازگشایی می‌نماید که معمولاً از دید آن‌ها مخفی می‌ماند (شریفیان، ۱۳۹۱: ۲۹-۲۸).

منظور از بافت عاطفی، کلیه کنش‌ها و احساساتی است که معانی واژگان در درون خود دارند. معنای هر واژه، تنها محدود به آن شرح انتزاعی نیست که واژه‌نامه‌ها پیشنهاد می‌دهند بلکه نوع واژه‌ای که برای بیان هر مفهوم به کار می‌رود، فراتر از هم‌معنایی ظاهری خود با واژه‌هایی دیگر، بیانگر فضای عاطفی و ارزش بیانی خاصی است که بر میزان شدت و ضعف یک کنش دلالت می‌کند که می‌تواند تأکید، مبالغه، اعتدال و مانند آن‌ها باشد. برای نمونه، دو مصدر «علاقه‌داشتن» و «دوست‌داشتن» در زبان فارسی، هرچند هر دو ظاهراً در معنای تمایل داشتن مشترکند و علاقه داشتن هم کنش عاطفی وابستگی را نشان می‌دهد ولی کنش عاطفی در مصدر «دوست‌داشتن» پررنگ‌تر است. در واقع، دو واژه زمانی در یک زبان، هم‌معنی به حساب می‌آیند که بتوان آن‌ها را در هر بافت زبانی و بدون تغییر ارزش حقیقی، جایگزین کرد. در نشانه‌معناشناسی گفتمانی، بافت عاطفی تنها از دریچه ساختارگرایانه و معناشناسانه، صرفاً در چارچوب ارتباط دال و مدلول، سنجیده نمی‌شود بلکه در پیوند با سایر عناصر گفتمان و تابع نظامی است فرایندی در تعامل با عواملی دیگر مانند کنش، درونه، برونه، ویژگی‌های فرهنگی، حضور، جسمانه و غیره (ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۳۰-۲۸).

اینک، مناسب است نمونه‌هایی عینی را از باب پنجم گلستان سعدی، استخراج و تصویرپردازی عاطفی را در آن‌ها تبیین کنیم:

۲-۲- کاربست تصویرپردازی و گفتمان عاطفی در باب پنجم گلستان سعدی

در نخستین حکایت، نظربازی و مراودت سلطان محمود غزنوی و غلامی به نام ایاز،

دستمایه سعدی بوده است. ویژگی ایاز نسبت به دیگر غلامان سلطان این بود که هر چه از سلطان به وی می رسید، خوب یا بد، حمل بر نیکی سلطان می کرد و هرگز از سلطان، رنجشی به دل نمی گرفت. سعدی در وصف این حالت دو بیت زیر را سروده است:

کسی به دیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی
و گر به چشم ارادت، نگه کنی در دیو فرشته‌ایت نماید به چشم، کربوسی
(سعدی، ۱۳۷۷: ۱۳۳)

از منظر عاطفی، ارتباط بین سلطان و ایاز محبتی است دو جانبه و ناگسستنی. ریشه این محبت، کاربست هوش هیجانی نزد ایاز است زیرا وی در خودکنترلی مهارت داشته است و توانسته است نگرش دوستانه سلطان را نسبت به خود استمرار بخشد و از بدی‌های وی درگذرد و آن‌ها را بروز ندهد.

از منظر گفتمانی، دست‌اندازی سلطان به ایاز خالق تنش است زیرا ایاز خود مایل به بهره‌برداری عمیق از سوی سلطان نیست و آینده چنین رابطه‌ای را نمی‌پسندد ولی گستره شناختی ایاز از گذشته سراسر بنده‌نوازی خود در دربار سلطان، فشاره مثبت عاطفی (عدم واکنش خشمگینانه) را در برابر فشاره منفی (خشم و اعتراض به سلطان جبار) تقویت کرده است پس جریان گفتمانی این حکایت، القای ترس از سلطان محمود در درون ایاز نیست (هرچند دور از انتظار هم نیست). گفته‌پرداز از طرح برونه‌های مربوط به درونه ترس و تنش در این حکایت، به کلی اجتناب نورزیده است بلکه تلویحاً در عبارت «اگر به چشم ارادت نگه کنی در دیو» اشاره گذرایی به خوفناک بودن خشم سلطان داشته است، انگار بخواهد القا کند که غلامی ضعیف و دون پایه همچون ایاز، اگر در برابر سلطان خویشتن‌داری و عدم رنجش از خود نشان دهد، هم از خشم سلطان در امان است هم بر محبوبیت خود نزد سلطان می‌افزاید. پس یکی از فواید و کاربست‌های خودکنترلی در اینجا، عافیت و صحت از خشم گردنکشان معرفی شده است. گفته‌پرداز

در بافت گفتمانی در نقش گفته یاب هم می تواند حضور داشته باشد و همچون یک ناظر با بافت خود تعامل حضوری برقرار کند. در این حکایت، تنها رابطه شاه و غلام به عنوان پیش دانسته به گفته یابان عرضه شده همچنین، سرانجام و پایان مشخصی برای حکایت، متصور نیست. در واقع دو بیت موجود در پایان حکایت، واکنش سعدی است به مشاهدات خیالی خود از دربار شخصی به نام محمود که قطعاً با سلطان محمود مشهور، نزد سعدی متباین است و سعدی آنچنان صفات خشم و شهوت را بر تن سلطان محمود داستان خود و صفات ترس و طمع را بر تن ایاز داستان خود پوشانیده است که صحنه ای باورپذیر نمایش می دهد و خود به عنوان راوی (گفته یاب)، کارکرد هوش هیجانی و مهارت های مترتب بر آن را برای گفته یابان بعدی، به سبکی واقع گرا و باورپذیر، از نزدیک، گزارش می دهد و حتی القا می کند که من هنوز پس از صدها سال، تغییری در وضعیت ایاز ندیده ام.

در حکایت دوم مودت خواجه ای با غلام زیبارویش مد نظر بوده است ولی مشکل اینجاست که غلام، گستاخ و بددهان است و از این رو خواجه نزدیکی از دوستانش از آن غلام گلایه می کند. در اینجا دوست خواجه بر عکس حکایت اول، از خواجه می خواهد که سررشته مودت را نگاه دارد و به چشم مالک و مملوک، در آن غلام ننگرد. در این حکایت خود خواجه نیز از این جهت که هیبت خود را از غلام پنهان نداشته، مورد انتقاد سعدی است و گویا سعدی به کنایه از زبان دوست خواجه نقل می کند که با غلامت مدارا نما و خود را همپایه وی قرار بده:

خواجه، با بنده پری رخسار چون درآید به بازی و خنده
 نه عجب، کو چو خواجه حکم کند وین کشد بار ناز چون بنده
 (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۳۳)

آزرده خاطری خواجه از گستاخی غلام، درون مایه ای خشمگینانه دارد زیرا خواجه

پاسخی غیر از آنچه انتظار داشته از غلام دریافت نموده و انتقاد سعدی نسبت به این منش خواجه، در دو بیت فوق به صورت انتخاب دو واژه «بازی و خنده» نمایان است که بر سبک سری و کوتاه فکری خواجه دلالت دارد و نه هوشمندی غلام. از دیدگاه هوش هیجانی، ضعف خواجه در مدیریت هیجانها (خودکنترلی) از یک سو و فقدان مهارت های اجتماعی در غلام (درک تفاوت جایگاه غلام و خواجه) باعث شده است وضعیتی نامطلوب رقم بخورد.

از منظر گفتمانی، در این حکایت نیز حضور گفته یاب اقتضا می کند که ذکر گستره ها به حداقل کاهش یابد و صرفاً به بیان رابطه ای بین غلام و ارباب به عنوان رابطه ای کم تنش تر بسنده شود تا نقش مهارت های اجتماعی در هوش هیجانی، قابل طرح و بررسی باشد. داستان با نصیحت سعدی به خواجه پایان می یابد که گذرا بودن تعاملات اجتماعی را به ذهن گفته یابان بعدی متبادر می کند. غلام این داستان، نه ترسوست و نه طماع زیرا مانند غلام سلطان محمود در معرض بخشش و خشم شاهانه نیست؛ پس لازم است خواجه او را بیشتر کنترل کند؛ بنابراین لایه تعاملی گفتمان در اینجا نسبت به لایه تنش ناک و عاطفی چربش دارد و فشاره آن کمتر است. حضور گفته یاب هم در حکایت اول، در نقش فاعل شناختی است و در این حکایت در نقش فاعل کارکردی.

در حکایت سوم، گونه ای دیگر از محبت در دسرساز و یک طرفه نقل می شود که در آن پارسایی دلباخته، نمی تواند علاقه درونی خود را به معشوقش ابراز نماید و از نام و ننگ و سوء اشتهار در کسوت پارسایی، بیمناک است. در این حکایت نیز سعدی غلبه نفس خسیس بر عقل نفیس را نکوهش می کند و در مقابل، از زبان پارسا نقل کرده است که شیفتگی و دلباختگی، با خردورزی و تقوا، قابل معالجه نیست (همان: ۱۳۳).

از منظر ارتباط شناسی، از مردی جهان دیده و خردمند مانند سعدی بعید است که عشق و دلباختگی را نکوهش کند زیرا خودش هم به طور حتم، روزگاری دوران جوانی

و شیفتگی را گذرانده است. ظرافت عاطفی در این حکایت، توانایی سعدی در ارتباط برقرار کردن با مردی است که همگان او را فخیم و دور از دسترس و اجل از شهوت می‌پندارند اما سعدی او را وادار می‌کند به درد و گرفتاریش اعتراف کند و آن را بر زبان آورد تا شاید کمی آرام گیرد. توانایی سعدی در همدلی و ایجاد ارتباط همپایه، الگویی است تعلیمی که در این حکایت بدان تأکید می‌شود و سعدی با ذکر نمونه‌ای که خود نیز در آن ایفای نقش نموده است ممکن بودن چنین دستاوردی را به اثبات رسانیده.

گستره‌ای که گفته‌پرداز در وصف شیفتگی و پریشان‌حالی زاهد نشان می‌دهد، با فشاره عاطفی وی کاملاً متناسب است و حضور سعدی چندان پررنگ و مؤثر نیست ولی در تصویرسازی تنش بین گذشته‌ای روشن و آینده‌ای تاریک، موفق است. سرانجام این حکایت هم مسکوت و مکتوم است و نمی‌دانیم آیا وصال واقع شد یا خیر. با توجه به ارشادات سعدی به نظر می‌رسد پارسا از خواسته‌اش چشم پوشیده است زیرا سعدی از نفس دون‌پایه سخن می‌راند و خواسته پارسا را دقیقاً مطابق با چیزی می‌شمارد که پارسا علیه آن شورش درونی کرده است و در پی سرکوب هوای نفس، به پارسایی و عبادت گرویده است.

حکایت چهارم نیز که اندکی طولانی است، داستان درویشی است مفلس که به وصال شاهزاده‌ای پر جاه و مکت چشم دوخته و دل به عشق وی بسته است. «مطمح نظرش جایی خطرناک و مظنه هلاک، نه لقمه‌ای که مصور شدی که به کام آید یا مرغی که به دام افتد» (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۳۵). هر چه او را اندرز می‌دهند که از این خیال خام، چشم بپوش، نصیحت سود نمی‌بخشد و در نهایت به شاهزاده خبر می‌دهند که با گروهی از سواران نزد جوان شیفته بیاید، بلکه آرامش یابد. شاهزاده نزد وی می‌رود و او را به گفتاری نرم می‌نوازد ولی جوان شیفته، آنچنان از خود بی‌خود شده که نمی‌تواند سخن بگوید. شاهزاده این بار خود را درویش نواز نشان می‌دهد تا بلکه او را آرام سازد.

جوان، زبان می‌گشاید و می‌گوید دیگر چیزی ندارم که بگویم، چون به مرادم رسیده‌ام. سپس نعره‌ای می‌کشد و جان از بدنش به در می‌آید. سعدی در پایان، چنین واکنشی را طبیعی می‌داند و جز آن را غیرطبیعی می‌شمارد.

عجب از کشته نباشد به در خیمه دوست
عجب از زنده که چون جان به در آورد سلیم
(سعدی، ۱۳۷۷: ۱۳۵)

چندین مؤلفه عاطفی در این داستان، دوشادوش یکدیگر پیش می‌روند و بر زیبایی آن می‌افزایند: یکی از آن‌ها شرح دقیق دل‌بستگی جوان به شاهزاده است (خطرپذیری و ماجراجویی، نصیحت‌ناپذیری، اندیشیدن به آرمان خود هرچند در مقیاس اندک و محدود و وخیم‌شدن حال جوان که دوستانش را وادار می‌کند به خواسته‌اش تن دردهند و شاهزاده را نزد جوان بیاورند)؛ همچنین همدلی شاهزاده با جوان و ابراز درویش‌دوستی جهت برقرار ساختن ارتباط که هوش عاطفی شاهزاده را می‌رساند و از همه مهم‌تر، غافلگیری شدید جوان که نهایتاً به مرگش می‌انجامد. اینجاست که سعدی کنش ارتباطی را رندانه مدیریت کرده آن را طبیعی جلوه می‌دهد و حسن ختام می‌بخشد تا مخاطب را برای مطالب جدید، آماده سازد.

عشق به وصال در این گفتمان بر عکس حکایت قبل، صرفاً سودایی عاری از تنش است و بیشتر شاهزاده در نظر دارد موقعیت سیاسی خود و دربارانش را نزد درویش، بلندمرتبه نشان دهد. گفتمان این داستان، بیشتر تعاملی است تا عاطفی و حضور ناظر و بدون مداخله گفته‌پرداز در این داستان بیانگر شدت شیفتگی جوان است.

حکایت پنجم از باب پنجم گلستان نیز داستان آموزگاری است که به یکی از دانش‌آموزان زیبا صورت و نیکو سیرت خود دل‌بستگی دارد و یک بار هم در خلوت این مودت را به وی ابراز می‌دارد. شاگرد از آموزگارش می‌خواهد که اگر ناراستی در کردار و منش او می‌بیند به وی یادآور شود ولی آموزگار می‌گوید این سخن از دیگری

بپرس که من جز زیبایی در تو نمی بینم (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۳۶).

از بعد عاطفی یکی از ویژگی های شیفتگی، ندیدن یا نادیده انگاشتن کژی های محبوب است ولی آموزگاری خردمند و کهن سال، به مانند پارسای حکایت سوم بعید است در رسم عاشقی چندان نوپا و ناآموخته باشد. آنچه در اینجا بیشتر وافی به مقصود راوی است، تلاش آموزگار جهت پابرجا نگه داشتن این مراودت است؛ چون به دانش آموز نمی گوید تو هیچ عیبی نداری بلکه به او می گوید از دیگران بپرس ولی من عیبی در تو سراغ ندارم و چنین برخوردی، همان پشتکار هوشمندانه و خوش بینانه (خودانگیزی) را به ذهن متبادر می سازد.

از منظر گفتمانی پاسخ شاگرد به آموزگار مانند خویشتن داری ایاز در برابر سلطان، قابل ارزیابی است با این تفاوت که در اینجا ترس یا طمع مطرح نیست بلکه شاگرد از سر ظرافت و نکته سنجی می خواهد به استاد خود یادآور شود که شما الگو و مرجع من هستید پس نباید کلامی بر خلاف شأن خود بر زبان برانید و از این منظر می توان تلاش در جهت کتمان عیوب معشوق را فرع بر گفتمان اصلی ذکر کرد و تعارض گفتمانی را متمرکز بر گستره ای مطلوب در برابر فشاره ای نامطلوب دانست (فرزانگی شاگرد در برابر ناپاکی چشم استاد).

در حکایت ششم باز هم غافلگیری از دیدار یاری دیرین، به این صورت تصویر شده است که یکی از دوستان راوی (شاید سعدی) نزد وی آمده است و راوی چنان ذوق زده شده که هنگام برخاستن چراغ پیه سوز را با گوشه آستینش خاموش می کند. دوستش که بسیار مسرور گردیده از راوی می پرسد چراغ را چرا گشتی و راوی به جای این که بگوید از خود بیخود شدم، می گوید جایی که آفتاب هست نیازی به شمع نیست (همان: ۱۳۶).

تلاش برای آگاهانه جلوه دادن امری غیرارادی و دلیل تراشی زیبا برای آن مانند

حسن تعلیل در حکایت جوان درویش و شاهزاده، هوشمندی سعدی را در تعلیم مدیریت ارتباط و امکان‌پذیر نمایاندن آن در قالب حکایت نشان می‌دهد. از منظر گفتمانی کاربست برونه‌ها در این حکایت به روشنی بیانگر درونه‌ای اشتیاق‌آمیز در نزد راوی است زیرا راوی به جای این که شوق وافر خود را از دیدار دوست دیرینه با عباراتی نقل نماید، به دو رویداد اشاره می‌کند که به فاصله اندکی از یکدیگر پیش می‌آید: یکی واژگونی و خاموشی غیرارادی چراغ که بر نوعی غافلگیری و واکنش پرشور درونی دلالت دارد و دیگری، بدیهه‌گویی او در تفسیر این رویداد که بر نوعی هشیاری عاطفی و ذوق‌زدگی پس از دیدار دوست دلالت دارد (ناھشیاری شناختی در برابر هشیاری عاطفی) می‌توان گفت سعدی دو عامل گستره و فشاره را در این گفتمان باهم تلفیق کرده‌است تا نشان دهد که حسن تعلیل در ادبیات، در واقع نوعی گستره‌سازی عاطفی به شمار می‌آید.

در حکایت هفتم سهل الوصول نبودن و دیدار دیر به دیر اما بهنگام و خالی از مزاحمت دوستان دیرین، عاملی جهت تحکیم مودت معرفی شده و بر مدیریت ارتباط تأکید می‌شود. سعدی می‌گوید: یکی، دوستی را که زمانی ندیده‌بود، گفت: کجایی که مشتاق می‌بودم. گفت: مشتاق به که ملول. در ادامه نیز آمده‌است که تخصیص مودت به دوستان صمیمی عاملی است که اخلاص دوستی را می‌رساند و خلاف آن بیانگر رویگردانی از یاران دیرین است. «شاهد که با رفیقان آید، به جفا کردن آمده‌است به حکم آن که از غیرت و مصادقت خالی نباشد» (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۳۷).

تأکید بر ارزش فرهنگی یک برونه، گفتمان محوری این حکایت است. «برخی برونه‌ها ارزش طبعی یا عقلی ندارند بلکه از بعد فرهنگی قابل ارتقا یا تنزل درونه‌ای هستند» (ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۳۰). در این حکایت، حضور دوستی در برابر دوست قدیم خود، آن هم در جمع گروهی از دوستان جدید بر اساس بافت فرهنگی خاصی

توهین آمیز شمرده شده است؛ حال آن که ممکن است در صورت ترجمه این حکایت در قالب زبان و فرهنگی دیگر، معنای توهین از آن استنباط نشود.

همین کنترل هوشمندانه عاطفه و مدیریت غیبت در حکایت هشتم نیز مد نظر بوده است. گویا سعدی از حکایت پنجم به بعد، بیش از این که بر توصیف عواطف و تنوع بخشیدن به آن‌ها تأکید داشته باشد، بر تحکیم مودت تأکید دارد و به نوعی به جنبه‌های فلسفی و انتزاعی عواطف توجه کرده است که با چنین دیدگاهی چینش حکایت‌ها بر اساس یک براءت استهلال تصویرپردازانه و پرشور به سمت طرح مباحث مدیریتی را می‌توان کاربست پنهانی عاطفه در گفتمان و مدیریت هوشمندانه مخاطب برای جلب نظر وی به ادامه بحث برشمرد.

در این حکایت، سعدی دوستی خود را به صورتی کلی و گذرا ولی هنوز تصویری، با این تعبیر می‌گوید که: «یاد دارم که در ایام پیشین، من و دوستی چون دو بادام مغز در پوستی، صحبت داشتیم. ناگاه اتفاق غیبت افتاد.» دوست راوی پس از این دیدار دیر هنگام زبان به اعتراض می‌گشاید که چرا قاصدی نفرستادی؟ راوی پاسخ داد: چون نمی‌خواستم قاصد تو را ببیند و من از دیدار تو محروم بمانم (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۳۷). این که آیا مقصود راوی مانند حکایت پیشین همچنان غیرت بر یار و اطالۀ دیدار به جهت پرهیز از ملالت بوده یا خیر، عاملی است که مخاطب هوشمند را در مقایسه دو حکایت به ابهام و سرگردانی می‌اندازد و همچنان انگیزش وی را برای خواندن دیگر حکایت‌ها و پی‌بردن به ظرافت و رندی سعدی ترغیب می‌کند (مدیریت بر تداوم ارتباط با مخاطب).

چنان که پیشتر اشاره شد، نوع واژه‌ای که برای بیان هر مفهوم به کار می‌رود، فراتر از هم‌معنایی ظاهری با واژه‌هایی دیگر، بیانگر فضای عاطفی و ارزش بیانی خاصی است که بر میزان شدت و ضعف یک کنش دلالت می‌کند. سه واژه بادام، پوست و افتادن در

این حکایت، بار عاطفی آن را به دوش کشیده، فشاره آن را ملتهب گردانیده است. اولاً
 راوی ارتباط بسیار صمیمانه این دو دوست را به دو مغزهای دوقلوی بادام تشبیه نموده
 که تنگاتنگ و مکمل یکدیگر فضای صنوبری شکل و قلب مانند پوسته را پر کرده اند و از
 دخول اغیار مستغنی هستند. همچنین پوسته بادام، سخت و زمخت است؛ ولی واژه
 پوست به بخشی لطیف، زنده و تحریک پذیر از بدن هر موجود زنده و از جمله انسان
 اشاره می کند که دلالت بر سرزندگی و گرمای این صمیمیت دارد. چنین گستره خیالی
 و تصویرپردازانه بدون مقدمه به فشاره می رسد و ناگهان غیبت اتفاق می افتد. تعبیر
 افتادن این مزیت را نسبت به پیش آمدن یا واقع شدن دارد که آن را آسمانی، هول انگیز و
 پرتنش جلوه می دهد که گویی از منبعی در خارج از جهان ممکنات (جابجایی سریع از
 بالا به پایین) صادر شده باشد ولی پیشامد، واژه ای است هم عرض و هم طراز با ممکنات
 و قابل انتظار است. پس می بینیم که راوی با یک کلمه به ما می فهماند این غیبت هم
 غیرمنتظره بود هم رعب انگیز و آنچنان برق آسا به وقوع پیوسته که من حتی نتوانستم
 علت آن را دریابم. ترس و رعب، با لطافت و تأثر نهفته در واژه پوست هماهنگ است
 زیرا تغییر رنگ پوست (قرمزی یا کبودی) واکنش یک موجود زنده به یک محرک
 هراس انگیز و غافلگیر کننده است.

حال و هوای حکایت نهم نیز مانند حکایت سوم است. در این حکایت دانشمندی را
 می یابیم که دلباخته معشوقی شده و داستان این دلدادگی بر زبان مردمان نیز افتاده است
 و دانشمند از این بابت بسیار در رنج است. تقابل خردورزی دانشمند و زبان درازی
 یاوه پردازی که هنری جز دستمایه فراهم کردن از زندگی بزرگان برای هرزه زبانی
 ندارند، عاملی است که برای دانشمند رنجی جانفرسا به همراه آورده است که اینک بر
 رنج دلباختگی وی افزوده است. راوی این بار نیز در تلاش است با وی همدردی کند و
 به او می گوید: بر هیچ کس پوشیده نیست که این دل بستگی تو، عاری از هرگونه لغزش

و کژی است پس خود را متهّم به بدنامی نساژ و از یاوه‌گویان مه‌راس (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۳۷). درک تفاوت‌ها و توانایی‌های افراد، یک مهارت اجتماعی و باز نشانگر هوش هیجانی راوی است که او را نزد دانشمند محبوب ساخته‌است.

حضور کنشگر فعال در یک گفتمان، می‌تواند به نوبه خود نقش تعدیلی یا تثبیتی در پیشبرد گفتمان داشته‌باشد. اگر ارزیابی کنشگر فعال، به ضرورت مداخله در جهت تغییر شرایط بیانجامد در آن صورت، این نقش تعدیلی وی گفتمان‌های جدیدی ایجاد خواهد کرد؛ مانند داستان پارسای بیمناک که نصیحت سعدی موجب شد او از ادامه آنچه پیشینه‌اش را به مخاطره می‌انداخت، چشم‌پوشی نماید و از خیر معشوقش درگذرد. ولی در این حکایت تشخیص کنشگر تثبیتی بر این است که گفتمان‌های ایجاد شده در جمع گروهی هرزه و یاوه‌سرا و شیوع این گفتمان‌ها در میان مردم، بر فرضی که به رسوایی دانشمند هم بیانجامد اولاً امری است که واقع شده و کار از کار گذشته، ثانیاً دوست دانشمند سعدی آن‌قدر عزیز و محبوب است که از نظر راوی ارزش ندارد خود را به خاطر سخن‌چینی گروه‌های مزبور بیش از این در رنج اندازد و هدف سعدی از مداخله در هر دو داستان تحقق آرامش برای دوستانش است؛ یک بار از طریق ممانعت، فراموشی خود خواسته و ضبط نفس (داستان پارسای شیفته) و دیگر بار از طریق اقدام شجاعانه (همین داستان).

پیشتر و در حکایت پنجم به این نکته ظریف اشاره کردیم که یکی از ویژگی‌های شیفتگی، ندیدن یا نادیده‌انگاشتن کژی‌های محبوب است. هشدار نسبت به تخلف از این اصل، درونمایه دهمین حکایت از باب پنجم گلستان است که در آن سعدی افسرده و پریشان است از این بابت که دوستی راستین را بابت لغزشی کوچک از خود رانده‌است. دوست سعدی هم بسیار خود شیفته بوده‌است و با یک گلایه، سعدی را نهیب زده با لحن تحقیرآمیزی تهدید به معاشرت اغیار و نقض غیرت کرده‌است:

شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نگاهد
(سعدی، ۱۳۷۷: ۱۳۸)

این یار رنجیده، خوشبختانه پس از مدتی نزد راوی باز می‌گردد ولی به دلیلی نامعلوم - بیماری یا کهنسالی - فرتوت و شکسته شده‌است. این بار سعدی از قبول وی اجتناب می‌ورزد و پاسخ تحقیر را با تحقیر می‌دهد. واکنش مناسب و به اندازه سعدی در برابر کژرفتاری دوست قدیمی و خودداری از پرخاشگری بیانگر مهارت اجتماعی سعدی و هوش هیجانی بالای او در بیان این حکایت است. عدم پاسخگویی یک فشاره نامطلوب با فشاره نامطلوب دیگر و به جای آن، واکنش بر اساس گستره‌ای شناختی و حسابگرانه - که حتی بر اثر فشاره دیگری به نام ترخم بر دوستی رنجیده‌حال هم خلل و تزلزل نمی‌پذیرد - یک کنش و واکنش مرکب از فشاره و گستره را در این حکایت، پیشنهاد کرده‌است.

در حکایت یازدهم نیز خلوت‌های شیطانی و در بسته نکوهش شده و مایه غلبه شهوت و آبروریزی دانسته شده است (همان: ۱۳۹). در این حکایت منحصراً تعبیر خلوت شیطانی - به جای تعبیر دیگری مانند خلوت شوم یا خلوت شرارت‌آمیز و مانند آن‌ها - هم از منظر دینی، گفتمان‌ساز است هم به انسجام و سازمان ذهنی مخاطبان می‌افزاید زیرا واژه شیطان بی‌درنگ واژگان جهنم و آتش را به ذهن می‌رساند. انگاره آتش عذاب با آتش شهوت هماهنگ است.

تعارض بین زشت و زیبا و گریزان بودن این هر دو از یکدیگر در دوازدهمین حکایت، به صورت تمثیلی (همنشینی کلاغ و طوطی در یک قفس و نفرت آن‌ها از یکدیگر) بیان شده‌است (همان: ۱۴۰). ادبیات خشم‌آلود این دو پرنده در برابر یکدیگر نشان می‌دهد که نفرت شاخه‌ای از خشم است و شیور نیز این تقسیم‌بندی را مد نظر داشته‌است. این حکایت از منظر هوش هیجانی، درک تفاوت‌های بین امور ظاهراً مجاور

را به مخاطب گوشزد می‌کند و از این منظر بر سیاق همان دو داستان پارسا و دانشمند دل‌باخته ولی هراسان از نام و ننگ و رسوایی است (خودکنترلی).

قهر و آشتی بین راوی و یکی از دوستانش موضوع حکایت سیزدهم از باب پنجم است که راوی و دوستش با فرستادن چند بیت شعر از یکدیگر به لطافت گلایه نموده سرانجام مصالحه کردند. اصرار بر تداوم و ترمیم رفاقت نشانگر خودانگیزی و هوش هیجانی بالا در این دو دوست دیرین است و بر خلاف حکایت دهم در اینجا همچنان تمایل بر استمرار مودت برقرار است:

نه ما را در میان، عهد و وفا بود؟
 جفا کردی و بد عهدی نمودی
 به یک بار از جهان، دل در تو بستم
 ندانستم که برگردی به زودی
 هنوزت گر سر صلح است، باز آی
 کز آن محبوب‌تر باشی که بودی
 (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۴۱)

دامادی که پس از درگذشت همسرش، به ناچار با مادرزن کج‌خلقش مدارا می‌کند، بن‌مایه چهاردهمین حکایت است. دوستان آن مرد، پس از مدتی جویای احوالش شدند. مرد گفت: دیدن مادرزن، از ندیدن زن بر من دشوارتر است. عدم استفاده از ادبیات خشم‌آگین بر خلاف داستان طوطی و کلاغ نشان می‌دهد که رابطه داماد و مادر زن نفرت‌انگیز نیست بلکه بیانگر رنجش و اندوهی پیوسته است. تحمل و صبر بر سختی یکی از عناصر هوش هیجانی (خودکنترلی) است.

تقابل گستره و فشاره در این حکایت هم مثل داستان ایاز و سلطان محمود، بر تحمل امری گزنده و ناپسند برای مصلحتی بالاتر دلالت دارد و اگر توانش فکری و نیک‌اندیشی به کمک این داماد نمی‌آمد، پس از فراق همسرش هیچ یار و یآوری برایش نمی‌ماند. پس انگیزه تداوم ارتباط و نه ترس یا طمع، عاملی جهت پذیرش سختی‌های یک ارتباط است.

تسلّی خاطر و آرامش پس از درد و رنج، یکی از مصادیق لذّت است که راوی در پانزدهمین حکایت آن را به نوشیدن آبی گوارا در بیابانی گرم و سوزان تشبیه نموده است. منتها راوی در این حکایت ضمن توصیف سختی و رنج جانکاه گرما و تشنگی و توصیف گوارایی آب زلال از وصف جمال ساقی نیز فروگذار ننموده است: «... ناگاه از ظلمت دهلیز خانه‌ای، روشنایی بتافت یعنی جمالی که زبان فصاحت از بیان صباحت او عاجز آید...» (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۴۱). در این حکایت هم تمثیل و تعبیر خیال‌انگیز، کار گستره‌سازی را برای فشارهٔ پر تنش گفتمان (جنگ مرگ و زندگی در برابر سازش و ناسازگاری) فراهم نموده است گویا سعدی ناسازگاری را امری خطرناک می‌داند که می‌تواند موجبات مرگ روحی یا حتّی جسمی انسان را فراهم نماید و همان‌گونه که تشنگی در بیابان سوزان با نوشیدن آب خنک و گوارا درمان‌پذیر است، تنش و التهاب دشمنی هم با سازش و آشتی التیام و فیصله می‌یابد. همچنین پس از سازش با دوستان، به باور سعدی زیبایی‌هایی از آنان بر ما هویدا می‌گردد که در فضای جنگ و دشمنی بر ما پوشیده بود و این دقیقاً نقدی است بر این گفتمان که دوست داشتن، کری و کوری می‌آورد (حُبّ الشّیء یعمی و یُصیّم).

صلح و سازش بین ملّت‌ها، در مقیاس وسیع‌تری نسبت به صلح و سازش بین افراد، علاوه بر پیشگیری از جنگ، ویرانی و کشتار موجب می‌شود مردمان نیز فرصتی برای همدلی و نزدیکی با یکدیگر داشته‌باشند. در حکایت شانزدهم از باب پنجم گلستان، راوی به مناسبت صلحی مدبرانه بین سلطان محمد خوارزمشاه و ختایبان به کاشغر سفر نموده، در مسجد جامع آن شهر با جوانکی طلبه طرح ملاحظت و مؤالفت می‌ریزد ولی او در دیدار نخست، سعدی را نمی‌شناسد و از سعدی می‌خواهد چند بیتتی از سعدی برایش بخواند (!) ولی فردای آن روز که جوان، سعدی را می‌شناسد از او درخواست می‌کند که پیش آنان بماند ولی به ناچار سعدی با او وداع می‌نماید (همان: ۱۴۳). یکی از عوامل همدلی در این حکایت، هم‌زبانی ذکر شده زیرا جوانک طلبه در حال تمرین

نحو عربی، مثال آورد که ضرب زیداً عمرواً. سعدی به فکاهه از او پرسید: «خوارزم و ختا صلح کردند و زید و عمرو را خصومت همچنان باقی است؟» (نقش بذله‌گویی در ایجاد ارتباط عاطفی)

فراهم کردن گستره شناختی کافی برای مخاطبان در باب جنگ طولانی بین دو پادشاهی که حتی سفر ایرانیان به دیاری فارسی‌زبان را نیز با مخاطره روبرو کرده‌بود و سپس صلحی روشن و نوید بخش بین آن‌ها، این زمینه ذهنی را القا می‌کند که سعدی احساس سرور بابت دستیابی به آرزویی دیرین داشته‌است ولی هرچند افکار و آثار وی در سرزمین ختا منتشر شده، این‌که جوانی طلبه و جویای علم او را نمی‌شناسد و ناچار است برای استراحت در مسجدی آرام بگیرد و هیچ‌کس به استقبال او نیامده، برایش رنج‌آور است. پس سعدی در این حکایت به فشاره غربت اشاره‌ای کاملاً پوشیده و مبتنی بر گستره‌های شناختی نموده‌است. گویا می‌خواهد بگوید حتی لذت سفر به سرزمینی که مدت‌ها آرزومند آن بوده است، به تحمل رنج غربت نمی‌ارزد و به همین دلیل، یک روز بیشتر در آن سرزمین نمی‌ماند و عطای ماندن نزد جوان را به لقایش می‌بخشد.

شیور آرامش را از انواع لذت برشمرده‌است ولی سعدی در حکایت هفدهم، این نگرش را به نقد کشیده‌است و می‌گوید که آرامش لزوماً به معنای لذت نیست. چنین نگرشی از نشانه‌های خودآگاهی است و از هوش هیجانی ناشی می‌شود. در این حکایت، درویشی از متولّی مبلّغی به‌عنوان صدقه گرفته‌بود و همسفر کاروان راوی بود. راهزنان بنی‌خفاجه بر کاروان آنان یورش آوردند و اموال همگان را از جمله صدقه درویش را به تاراج بردند. درویش بر خلاف همگان آرام بود و ناله و زاری نمی‌کرد؛ چون احساس تعلّقی به آن مال عاریتی نداشت. سعدی نیز در پاسخ به آن درویش گفت که من هم دوستی داشتم که با وی بسیار صمیمی بودم ولی درگذشت و از آن به بعد تصمیم گرفتم با احدی عقد مؤاخات و همنشینی نبندم تا در وداع وی به اندوهی جانکاه مبتلا نگردم (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۴۴).

حضور سعدی در این گفتمان بسیار خنثی و کنش‌پذیر است و هیچ اثر تعدیلی یا تثبیتی ندارد. عدم واکنش سعدی به هیچ محرکی در این داستان، وحشی‌گری و درنده‌خویی و یا سرعت عمل دزدان را به ذهن مخاطب متبادر می‌سازد. سعدی از بی‌تفاوتی و سردی آن درویش در برابر از دست‌دادن اموال عاریتی سود می‌جوید تا اندکی هم خود را حق به جانب جلوه دهد و نه فقط بی‌دوامی دنیا را که بی‌رحمی آن را هم نشان دهد؛ بنابراین تمثیل تصویری این حکایت در خدمت بیان بی‌رحمی و بی‌دوامی دنیا قرار گرفته‌است.

مضمون حکایت پنجم، نادیدن یا نادیده‌انگاشتن کژی‌های محبوب، در حکایت هجدهم نیز آمده‌است. در اینجا هم مجنون را به سبب دل‌بستگی به لیلی سرزنش شده است ولی او همچنان در عشق خود به لیلی ثابت‌قدم است. این برخورد نیز همان پشتکار هوشمندانه و خوش‌بینانه (خود انگیزی) در بیان شیفتگی را به ذهن متبادر می‌سازد. ناهمطرازی توانش‌های سودایی عامل چیرگی انگیزه و عواطف مجنون بر عواطف سرزنش‌گران می‌شود. عیب‌هایی که دیگران در وجود لیلی می‌دیدند نیز قطعاً از منظر مجنون دلیل خوبی برای گذشتن از او نیست (عدم توانش فکری) (شعیری، ۱۳۸۱: ۵۰).

در نوزدهمین حکایت پادشاهی قاضی شهر را که مردی فاضل و سخنور بود به جرم فحشا و منکر دستگیر و محاکمه کرد و سرانجام او را به مرگ از طریق پرت کردن از دیوار قلعه محکوم کرد. دفاع قاضی سبب شد شاه از ذکاوت وی در شگفت آید و او را ببخشد (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۴۸) غلبه بر وحشت و خود‌کنترلی، دو عاملی است که در اینجا به نجات قاضی می‌انجامد و او را در اتخاذ تصمیم درست، یاری می‌کند.

در این حکایت نسبتاً طولانی حضور گفته‌پرداز روایی و گستره هولناکی به حد کفاف، وضعیت شب‌تار و سخن‌چینی جاسوسان، دلهره محاکمه قاضی و مانند آن را به مخاطب القا می‌کند تا مخاطب کاملاً دریابد که قاضی در مخمصه پرتنش و هولناکی گرفتار شده‌است و بدین ترتیب فایده هوشمندی و حضور ذهن در نفس‌گیرترین

شرایط را درمی‌یابد. قاضی بدون این که خود را از اتهام فحشا مبراً نماید، از کیفر می‌گریزد و عدم حضور فعال گفته‌پرداز نومیدی از دخالت هرگونه کمک بیرونی را به مخاطب القا نموده بر وحشت وی می‌افزاید. پادشاه، قاضی را کاملاً می‌بخشد و مجازاتش را تغییر نمی‌دهد چون از اتهام بی‌عدالتی بیمناک است. پس قاضی یک کنش گفتمانی موفق بر اساس توانش کیفی بالا ترتیب داده و اراده خود را بر پادشاه تحمیل می‌کند. همچنین تسلط وی بر فحوای قوانین ناظر بر فقدان شاکی خصوصی، تأثیر توانش فکری را در موفقیت کنش گفتمانی نشان می‌دهد.

در بیستمین و واپسین حکایت، دو دوست صمیمی در کشتی نشسته بودند که ناگهان دریا طوفانی شد. کشتی‌بان به نجات یکی از آن‌ها شتافت ولی او گفت: مرا واگذار و دوست مرا نجات بده. مرد نخست جان داد و غرق شد ولی سعدی سرنوشت دوست او را بازگو نمی‌کند تا اصل سخن، فضیلت ایثار، از منظر مخاطب به حاشیه نرود (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۴۸). ایثار از مصادیق کمال‌طلبی و یکی از معانی خود انگیزی است و چون فرد از سر رضایت و میل باطنی از مصالح خویش به خاطر فرد دیگری گذشت می‌کند، لذت‌آفرین نیز هست.

عدم حضور سعدی و ناشناخته‌بودن جسمانه‌ها در فضایی تاریک و دوردست، در گفتمانی که جنبه ترغیبی و اطلاق عام دارد و می‌خواهد ایثار را به‌عنوان یک کنش عاطفی منبعث از فشاره‌ای مطلوب (نوع دوستی) در برابر گستره‌ای نامطلوب (طوفان) به تصویر بکشد، انگار ترغیب مخاطب است به این که دنبال دستیابی به لذت‌هایی متعالی برود. این که دوست اول به ملوان می‌گوید مرا واگذار و نمی‌گوید مرا بعداً نجات بده، برونه و علامتی بر انتخاب آگاهانه مرگ ایثارگرانه از سوی آن فرد است.

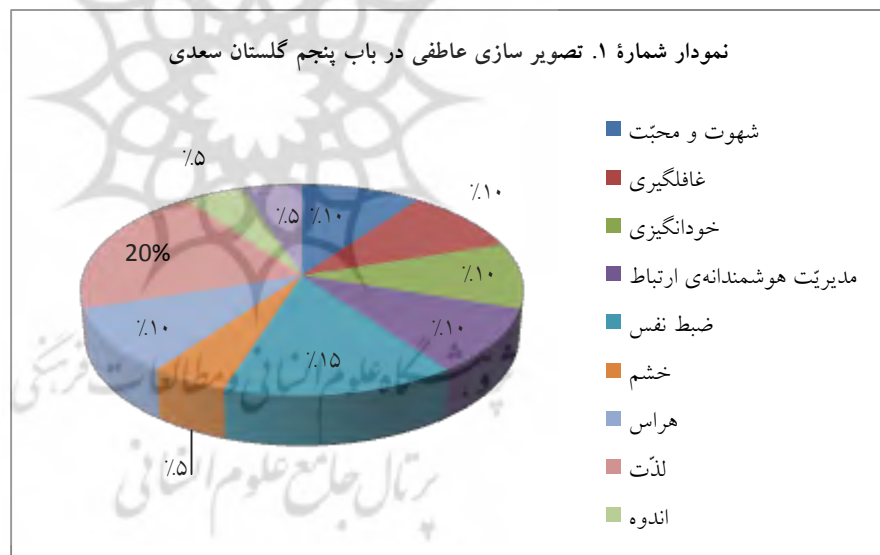
۳- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به‌طور خلاصه می‌توان چگونگی پرداختن سعدی به عواطف (هیجانان) را بر اساس

تقسیم‌بندی شیور و هوش هیجانی، بر اساس نظریه گلمن در حکایات باب پنجم از گلستان بدین صورت در نظر گرفت:

مضامین اصلی	شهوة و محبت	غافلگیری	خودانگیزی	مدیریت هوشمندانه ارتباط	ضبط نفس	خشم	هراس	لذت	اندوه	خودآگاهی
حکایت‌های مرتبط	۱ و ۲	۴ و ۶	۵ و ۱۸	۷ و ۸	۱۰ و ۱۱ و ۱۹	۱۲	۳ و ۹	۱۳ و ۱۵ و ۱۶ و ۲۰	۱۴	۱۷
درصد	۱۰٪	۱۰٪	۱۰٪	۱۰٪	۱۵٪	۵٪	۱۰٪	۲۰٪	۵٪	۵٪

جدول شماره ۲: آمار مربوط به تصویر سازی عاطفی در باب پنجم گلستان سعدی



بر اساس جدول و نمودار بالا لذت با رقم ۲۰٪، مهم‌ترین کنش عاطفی در حیطه مورد مطالعه است. سعدی مرز میان لذت و شهوت را به وضوح ترسیم نموده است و مهم‌ترین تفاوت آن‌ها را در این نکته می‌داند که وجود شهوت که در نمودار فوق با رقم ۱۰٪ نشان داده شده، بر پایه رابطه بین دو انسان استوار است ولی لذت به‌طور انفرادی نیز قابل تحقق است. مثلاً سعدی به تنهایی از صلح دو کشور لذت می‌برد و کسی که ایثار می‌کند، هیچ چشم‌داشتی از طرف مقابل ندارد در حالی که در رابطه شهوانی یا محبت‌آمیز عکس‌العمل سلبی یا ایجابی طرف مقابل، در کمیت و یا کیفیت کنش عاطفی تأثیرگذار است؛ به این صورت که پاسخ محبت‌آمیز ایاز به سلطان محمود، موجب تداوم رابطه است ولی بی‌توجهی دوستان به گلایه‌های یکدیگر به سلامت رابطه آسیب می‌رساند. خودانگیزی و خودداری از گلایه نابجا و قابل چشم‌پوشی که در نمودار با رقم ۱۰٪ آمده، پیشنهاد دیگری است که سعدی برای تداوم و ارتقای روابط بشری، پیشنهاد می‌دهد. در برابر پیشامدهای ناگوار مانند مجازات، بلایای طبیعی، جرم و جنایت و مانند آن سعدی سه راهکار را مدنظر دارد: خودآگاهی و عاریتی دانستن جهان، ایثار و گذشت، خویشنداری و تلاش جهت نجات. به باور سعدی یافتن یاران جدید و نگه‌داشتن آنان، از نگه‌داشتن یاران قدیمی که برخورد آن‌ها مخل رابطه دوستانه است بیشتر مقرون به مصلحت است و باید با نهایت هوشمندی و درایت حتی پیشامدهای تصادفی و غیرارادی را نیز طوری تفسیر کرد که به تحکیم مودت بینجامد. هم‌نشینی ناهمگون و ناسازگار از نظر سعدی موجب خشم و نفرتند. یکی از عوامل لذت، تفاهم و هماهنگی میان هم‌نشینان است. همچنین بیم از رسوایی در این حکایت‌ها، هراس‌انگیز معرفی شده است تا هشدار دهد تخطی از هنجارهای معقول و مقبول اجتماعی، بیمناک و رسواکننده است. نیز تبعیت از آنچه تنها مقبول طبع هرزگان و یاوه‌گویان است زندگی را تلخ و دشوار می‌سازد.

از منظر گفتمانی هم دریافتیم که گستره‌های محدود و اندک در متن، بر خلاف آنچه در نظریات گفتمانی معمول است، لزوماً نه تحت‌الشعاع فشاره‌های زودگذر است نه بوجود آورنده آن بلکه می‌تواند ناشی از ادعای حضور به‌عنوان دانای محدود از سوی گفته‌پرداز باشد که طبیعتاً از ابتدا نسبت به جزئیات بافت، اعلام شناخت و آگاهی نمی‌کند و شاید انتهایی هم برای این ناآگاهی یا آگاهی محدود متصور نباشد. این ادعای حضور، عاملی است که بر باورپذیری و واقع‌گرایی متن و به‌ویژه متن داستانی می‌افزاید هر چند به قیمت گستره‌های شناختی اندک در متن باشد.

نهایتاً بررسی باب پنجم گلستان سعدی نشان داد که هرچند خط سیر روایت در بیشتر این حکایت‌ها یکسان و نقل حال دلدادگی دو انسان است (صرف‌نظر از جنسیت آن‌ها) ولی تحلیل عاطفی آن‌ها نشان می‌دهد که این حکایت‌ها، تکراری و یکنواخت نیستند و هر یک بر جنبه خاصی از رابطه دوستانه و عاشقانه تأکید دارد.

پی‌نوشت

۱- **برونه و درونه:** عناصر مربوط به صورت‌های زبانی را برونه و عناصر مربوط به محتوای زبانی را درونه گویند. **گفتمان:** گونه‌های مدلولی فرایند تولیدات زبانی که بسیار پویا، جهت‌مند و هدف دار هستند و منجر به تولید متن می‌شوند.

گفته‌پرداز و گفته‌خوان: در یک گفتمان به گوینده گفته‌پرداز و به مخاطب گفته‌خوان می‌گویند. **جسمار:** در تولید گفتمان با نوعی عمل‌کننده مواجه هستیم که همان جسمار نامیده می‌شود. این جسمار که قادر به احساس است، اولین شکلی است که عامل گفتمانی به خود می‌گیرد.

فشاره و گستره: فشاره همان بعد عاطفی است که از حساسیت بالایی برخوردار است و گستره همان بعد هوشمند است که باعث گشایش، تعدد و فاصله می‌شود. (شعیری، ۱۳۹۲: ۹)

منابع

- ۱- پورافکاری، نصرت الله. (۱۳۷۳). فرهنگ جامع روان‌شناسی - روان‌پزشکی. تهران: فرهنگ معاصر.
- ۲- ترکاشوند، فرشید. (۱۳۹۴). تحلیل کارکرد بافت و گفتمان عاطفی در درک متون ادبی. فصلنامه لسان مبین، سال هفتم (دوره جدید)، شماره بیست‌ویکم، ص.ص. ۴۳ - ۲۳.
- ۳- رحیمی، سید مهدی، محمدی، ابراهیم و شهروی، سعید. (۱۳۹۰). نگاهی به چند صدایی سعدی در گلستان. بهار ادب. سال چهارم، شماره سوم، ص.ص. ۲۱ - ۳۵.
- ۴- سلطانی، منظر و صادقی، طاهره. (۱۳۹۱). تصویر پردازی عاطفی (خشم و ترس) در بوستان سعدی با تکیه بر مباحث روانشناسی. بهار ادب، سال پنجم، شماره نخست، ص.ص. ۳۵۰ - ۳۲۹.
- ۵- سلطانی‌فر، عاطفه. (۱۳۸۶). هوش هیجانی. فصلنامه اصول بهداشت روانی. شماره‌های ۳۵ و ۳۶، ص.ص. ۸۴ - ۸۳.
- ۶- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین عبدالله. (۱۳۷۱). گلستان سعدی. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۷- شریفیان، مهدی. (۱۳۹۱). بررسی عملیات زبانی گفتمان در منظومه «صدای پای آب» سهراب سپهری بر اساس الگوی نشانه‌معناشناسی گفتمان. پژوهش‌نامه ادبیات و زبان‌شناسی. سال اول، شماره دوم، ص.ص. ۵۱ - ۲۵.
- ۸- شعیری، حمید رضا. (۱۳۹۱). مبانی معناشناسی نوین. تهران: سمت.
- ۹- شعیری، حمید رضا. (۱۳۹۲). تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناسی گفتمان. تهران: سمت.
- ۱۰- فاطمی، سید محسن. (۱۳۸۵). هوش هیجانی. تهران: سارگل.
- ۱۱- فقیه ملک مرزبان، نسرین و فردوسی، مرجان. (۱۳۹۳). تحلیل انتقادی گفتمان

صوفیان در گلستان سعدی. **کهن نامه ادب پارسی**. سال پنجم، شماره سوم، ص.ص. ۸۷ - ۱۲۰.

۱۲- فورگاس، جوزف، مایر، جان، سیاروجی، جوزف. (۱۳۸۶). **هوش عاطفی در زندگی روزمره**، ترجمه حبیب الله نصیری و اصغر نوری امامزاده‌ای. اصفهان: نوشته.

۱۳- گلמן، دانیل. (۱۳۸۳). **هوش هیجانی**. ترجمه نسرین پارسا. تهران: رشد.

۱۴- گیتونی، منصف، ایوبی، وست. (۱۳۸۵). **هویت و هوش هیجانی**. ترجمه پریچهر به‌کیش. تهران: نشر انجمن اولیا و مربیان.

۱۵- محمدرضایی، علی‌رضا، متقی زاده، عیسی و محمدی، دانش. (۱۳۹۰). **ابعاد هوش عاطفی در گفتمان قهرمان مقامات همدانی**. پژوهش‌نامه نقد ادب عربی، سال ششم، شماره دوم، ص.ص. ۱۳۷ - ۱۱۹.

۱۶- **میردریگوندی**، رحیم. (۱۳۹۰). **هوش هیجانی، پیشینه و رویکردها از نگاه دین و روان‌شناسی**. نشریه روانشناسی و دین، سال چهارم، شماره ۳، ص.ص. ۹۷-۱۲۷.

۱۷- هین، استیو. (۱۳۸۴). **هوش هیجانی برای همه**. ترجمه رویا کوچک انتظار و مژگان موسوی شوشتری. تهران: تجسم خلاق.

۱۸- یلمه‌ها، احمدرضا. (۱۳۹۰). **بررسی تطبیقی اشعار فردوسی و حافظ، فصلنامه پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان**، سال سوم، شماره یازدهم، ص.ص. ۱۷۵-۱۵۳.

18- Mayer JD and Salovey P. (1993).the intelligence of emotional intelligence. *intelligence*, 17(4), p. 432.

19- Shaver, P. Schwartz, J. Kirson, D. & O'Connor, C. (2001). **Emotional Knowledge: Further Exploration of a Prototype Approach**. In G.